به انگیزه یک سال محرومیت فرهنگ از سید جلال الدین آشتیانی

سرمشق پاسداری از سنت سلیم

مسعود رضوی

درست در روزهای آغازین سال پیش بود که خبر درگذشت علامه سید جلال الدین آشتیانی روی خروجی خبرگزاریها رفت. حکیمی که کنج عزلت و گوشه انزوا را برهیاهوی شهرت و غوغای سیاست ترجیح می داد، در سکوتی سرشار جان سپرد. آشتیانی که نماینده شاخص مکتب اصفهان بود به حکم تقدیر، خراسان را برای توطن برگزید، دیاری که همواره به ستیز و ناسازگاری با فیلسوفان شهره بوده است، و در همین دیار، روزگار به سرآورد و در همانجا با زندگانی وداع گفت و در همین سرزمین به خاک سپرده شد تاچراغ حکمت از مزارش فروزان باشد و دیار فیلسوف ستیز خراسان را به عطر حضور خود بیا کند. حکیم، دل به سنت سلیم ایرانی داشت بی آنکه در کی تنگ نظرانه از آن داشته باشد. در سایه همین درک پویا از سنت بود که چشم کنجکاو اندیشمندان خارجی را به خودخیره کرده بود. با آشتیانی، سرمشق تازه ای در عرصه پاسداری از سنت سلیم زاده شد که بی گمان ظرفیت تبدیل به یک الگوی پژوهشی را دارد. آنچه از پی خواهد آمد ضمن ادای احترام به این حکیم فقید، شیوه رجوع او به سنت را شرح می کند.
گروه اندیشه

طرح پرسش درباره کیفیات و حتی کمیت حیرت انگیز آثار سیدجلال الدین آشتیانی، متضمن رجوع به مسائل مهم فرهنگ و تفکر ایرانی است. آشتیانی یکی از حلقه های مهم در سلسله حکمت ایرانی به شمار می رود.

«حکمت»، اصطلاح مورد علاقه عقلای ایرانی است که نباید مترادف فلسفه دانسته شود، بلکه جامع تر از آن و دربرگیرنده آن است.

ریشه این واژه به قرآن بازمی گردد. خاصه به این نازله شریفه: «یؤتی الحکمه من یشاء و من یؤت الحکمه فقدا ولی خیرا کثیرا»، برای فیلسوفان تمدن اسلامی، این اصطلاح، اهمیتی بنیادی داشته و مشتمل بر عقل نظری و عقل عملی و عرفان است. افزون بر این در سپهر عقلگرایان مسلمان - که قرایتی با آرای افلاطون و فلوطین دارند - منشأ حکمت را می توان و می باید در عالم بالا جست وجو کرد.

این تعالی گرچه در ذات «حکمت» نهفته بود، اما سرانجام در اصطلاح «حکمت متعالیه» مؤکدشد وشقوق فلسفه اسلامی بدان استعلا یافت.

حاجی ملاهادی به همین وجه متعالیه و سامیه اشاره کرده است:

نظمتها فی الحکمه التی سمت
فی الذکر بالخیر الکثیر سمیت

این مسأله، منحصر به ادوار اخیر فلسفه اسلامی و مکتب اصفهان نیست، بلکه تقدیر تاریخی فلسفه اسلامی، آن را در محفظه کتاب وسنت نگاه داشت وسپس با انضمام عرفان و تأویل بدان، وجوه متعدد خرد، روان، اخلاق، روح وعواطف انسان را نیز در مدار توجه قرار داد. نمط نهم «اشارات» اثر شیخ الرئیس ابوعلی سینا و «شرح اصول کافی» اثر صدرالمتألهین شیرازی، نشان دهنده این توسعه و تعالی درحوزه های فلسفی تمدن اسلامی است.

کل آثار نابغه ایرانی شهاب الدین سهروردی - شیخ اشراق - نیز تمایز حکمت اسلامی و امتیازات آن را نمایان می سازد.

به همین علل و براهین، برخلاف تفکر ناقص منتج از شرق شناسی، این فلسفه تنها ترجمه و شرح مجدد فلسفه یونان نبوده است.

شارحان و حاملان بزرگی درتمدن اسلامی، فلسفه یونان را حفظ کرده و وسعت بخشیده اند، اما مقید بدان و معطل درآن نمانده اند.

اگرچنین بود، هجمه ها و تکفیرهای عقل ستیزانی همچون ابوحامد غزالی، ریشه علوم عقلی و درأس آن منطق و فلسفه را سوزانده و امکان تداوم آن تا عصر ما را زایل ساخته بود.

به مسأله، فرهنگ دینی را نیز از گزند ظاهربینی و نقل گرایی افراطی - از اشعری گری تا اخباری گری - نجات داد و حداقل دردو نوبت، ایران در قرون اسلامی، منشأ تمدن و تحولی دوران ساز بوده است. یکی در قرن های ۴ تا ۶ و دوم قرون ۹ تا ۱۱، که درهردو دوره، نقش فلاسفه را برجسته و دستاوردهای آنان را بسیار گسترده می یابیم.

پایان حیات پربرکت استاد آشتیانی در آغاز سال نو، بهانه ای برای بازاندیشی درمسائل فوق، که آشتیانی دانای نامدارش بود فراهم آورده است.

مغتنم خواهدبود که به جای ستایش ها و تمجید ها، درسهای پرشماری که حقیقتاً شایسته آشتیانی است، به نسل های نو بدید تذکر داده شود.

مهمترین تذکرات نیز به اهمیت ارتباط صحیح وژرف ایرانیان در دوران حاضر با سنت فکری و مواریث فرهنگی ایشان بازمی گردد. افزون بر این، ربط این سنت دیرپا و ارجمند با هویت مستقل و معاصر ایرانیان باید مورد بازاندیشی قرارگیرد تا دانسته شود که چرا نمی توان ونباید بایست - در اصیل ترین صور و معانی آن - قطع رابطه کرد و ما همواره برای دفاع از «خویشتن خویش» و بلکه حفظ خود درچهان پیچیده و سرشار از تکثر و تنوع امروز، به این پیوند نیازمندیم.

شخصیت و کتب سیدجلال الدین آشتیانی، این امکان را به ما می دهد که از سنت فرهنگی و دانشگاه های خویش دفاع و حتی بدان تفاخر کنیم و ضرورت آن را با براهین قاطع به اثبات رسانیم. اگر زمانی، مدافعه شورانگیز و ستایش های بی دریغ متألّه فرانسوی - هانری کربن - از آشتیانی، ما را به وجد می آورد و آن را حجتی بر اعتبار و ارج وصف ناپذیر این ملاصدرای باززاده این دوران می پنداشتیم، اما اینک چندان نیازی به کلمات حکیم فرانسوی نیست.

نه آنکه قدر کربن را فروکاهیم یا اهمیت او را درا حیای وجوه مهم و ناشناخته سنت وفرهنگ ایرانی نادیده بگیریم، بلکه سرشت و سرنوشت ایرانیان در دهه های اخیر، تقدیر تاریخی ایشان را دگرگون کرده و سپهر وسیعتری از معرفت خود و جهان را میسر ساخته است.

درواقع، تجربه های بالغ کننده و وسعت بصیرت ایرانیان درطول دهه های اخیر امکان چنین انکشاف ورفع حجابی را فراهم ساخته و آنان را واداشته تا به فراست در لایه های مکتوم و مستوری که نیازمند توجه و بصیرت افزونتری بوده، نظر کنند.

توجه به آشتیانی ازآن رو مناسب و مفید است که وی برخلاف کثیری از سنت گرایان و سنت ستایان و سنت طلبان، تنها رقمی از گذشته برجبین عصرما قلمداد نمی شود.

توجه به آشتیانی ازآن رو مناسب و مفید است که وی برخلاف کثیری از سنت گرایان و سنت ستایان و سنت طلبان، تنها رقمی از گذشته «معاصر» بود برجبین عصرما قلمداد نمی شود. او به معنای دقیق کلمه «معاصر» بود مردی که با آفاق معنوی، فرهنگی، علمی و اجتماعی عصر خود مراوده داشت و از آنها آگاه بود

اوبه معنای دقیق کلمه «معاصر» بود. مردی که با آفاق معنوی، فرهنگی، علمی و اجتماعی عصر خود مراوده داشت و از آنها آگاه بود، اما ازطریق تخصص مهارت خویش در سنن عقلی ایران زمین، برسیر استعلایی آن تأثیر می نهاد. مرکز ثقل این تذکر نیز همین جاست؛ می توان ارتباطی عمیق، وثیق و مداوم با سنت داشت، اما انسانی معاصر بود.

و این توفیر بسیاردارد با سنت گرایان و سنت ستایانی که ماتم زده آفاق ازدست رفته و رنگ باخته اند و اثرانشان، بازتاب حسرات نامانده و درگذشته است؛ کسانی که می کوشند با چهره نگاری مهوهم و ناشیانه، تصویر مردگان را زنده کنند و عقربه های زمان را درمسیر معکوس به گردش درآورند.

اغلب سوءاستفاده هایی که از سنت و نهادها و روابط و افکار سنتی صورت می گیرد، مربوط به همین حوزه است. اما مشکل بزرگی پیش روی این نوع تلقی از سنت وجوددارد که از فرط بداهت توسط آنها نادیده گرفته می شود و آن «زمان» است. زمان درمفهوم معاصر وجهانی پایانی بی ترحم بر این نوع گذشته گرایی و مرده ستایی است. زیرا حتی درصورتی که قادر باشند نوعی تصور ایستا و فاقد پویایی درمخاطبان خویش ایجاد کنند - و اینها تنها هنر ایشان است - اما توان دگرگونی و یا حتی کندساختن چرخه تحولات همه جانبه در جوامع دیگر و تأثیر آن برخود را نخواهندداشت. تجربه نزدیک به ما، در دوران قاجار رخ داد. سلطان قجر به صراحت و کنایت، به تدبیر و تهدید و تکفیر و به سیاست و جنگ، کوشید رعایا و نفوس ایرانی را از بلیه و فساد تمدن ملحد باختر دورنگاه دارد، اما به رغم سنت گرایی منفی ومخاصمه همه جانبه نهادهای سیاسی و فرهنگی ایران در دوران قاجاریه، اثرات تجدد و تحولی که نسیمش به سوی شرق وزیدن گرفته بود، همه وجوه و زوایای زیست و اندیشه ایرانیان از او خمتأثر ساخت و دنیای نوینی به ارمغان آورد. سنت، هرچند ریشه دار و دیرزی، نمی تواند قضایت از روان ومقتضیات آن توقف یابد. سنت، به جز ماهیت تاریخی ای که دارد و همواره امکان بالقوه عقل بشری محسوب می شود، به نحوی که تفکر در غیاب آن مفقودخواهدشد، تجلی بالفوه ای نیز دارد. این تجلی «در زمانی» است و به معنای کانتی قضیه نیازمند لوازم ذهنی، مکانی و زمانی برای تحقق می باشد. این زمان، زمان مجرد و تقطیع شده نیست. زمان سیال است که هم طول دارد و هم عرض. شبکه ای از تأثیرات تمدنی و فرهنگی، ارتباطاتی و ابلاغی، اطلاعاتی و فکری و... مدام در آن جریان دارد و ماهیت آن را رنگ می زند. از این منظر، زمان، معیار دقیق و نهایی ارزشگذاری در این حیطه است و اگر سنت با بخشی از سنن یک قوم، مانع همپویی با ساحات و اقتضائات زمان شود، باید مرگ آن را اعلام کرد و سنتی پایان یافته اش تلقی نمود. فرهنگمردانی همچون آشتیانی، سنت را در زمان جاری می سازند. سنت بالذات مانامت، از تجدد می گریزد و میل به تکرار دارد. اما بنای تجدد نیازمند درکی پویا و متجدد است. درک متجدد نیز مسبوق به تجدید فهم و بازیافت عالمانه سنت است. ابتدا باید فعل شاق و دشوار سنت پژوهی و سنت شناسی متحقق گردد و سپس پالایش وبازسازی وتحول آن مدنظر قرار گیرد. به لحاظ تاریخی نیز، اگر امروزه ما قادر به نقد و تحلیل سنت فرهنگی خود هستیم، با اتکای به سنت پژوهی مردانی نظیر محمد قزوینی، عباس اقبال آشتیانی، تقی زاده، فروغی، بهار، دانش پژوه، ایرج افشار و امثالهم می شود و آن «زمان» است. زمان درمفهوم معاصر وجهانی آن، و سیطره بی چون و چرایش بر حیات و ممات ما، نقطه پایانی بی ترحم بر این نوع گذشته گرایی و مرده ستایی است. زیرا حتی درصورتی که قادر باشند نوعی تصور ایستا و فاقد پویایی درمخاطبان خویش ایجاد کنند - و اینها تنها هنر ایشان است - اما توان دگرگونی و یا حتی کندساختن تفاوت سنت پژوهی آشتیانی با بسیاری دیگر از متوغلان در فلسفه و حکمت اسلامی در همین جا قابل درک است. باید به مفهوم وسیع و پویای زمان توجه کنیم. هنوز برخی مدرسان ومحصلان حکمت اسلامی، با تعقل وتعلقی تام وتمام به گذشته را می شناسیم که اونتولوژی و کوسمولوژی ماقبل قرون وسطا را حمل می کنند. هنوز جهان چهارعنصری و طبقات افلاک بطلمیوسی با نشانه های دقیق آن جهانهای خیالی و مثالی را به مثابه علم فیزیک و بلکه حقایق قطعی، برجهان امروز منطبق می کنند. چه چیز این سنت گرایی پرزحمت را، برای عبور از آن یک را معتبر و موجه ساخته است. برای چنین گزینشی نیازمند «معیار» گزینش خواهیم بود و در این عرصه، طبیعی ترین و بهترین معیار، همگامی و درک و توجه نسبت به زمان یا امتناع و بی توجهی و ناسازی با آن است. تجلی این مسأله، «رای انتخاب و تحمیل است»؛ در حقیقت بنیادی ترین قانونمندی حیات اقوام و اجتماعات است. حیات و مرگ تمدنها وابسته بدان و سرشت و سرنوشت ملتها پیوسته بدان است. جامعه ای که نتواند درکی صحیح و سلیم از سنن و مواریث و دانشه های خود به چنگ آورد یا فاقد امکان پالایش و ویرایش گذشته فرهنگی خویش باشد، به سرعت در هاضمه فرهنگها وتمدن های دیگر فرو خواهد رفت و امکان ادامه حیات مستقل و موازی در عرض سایر ملل و مدنیت ها را از دست خواهد داد. برای چنین جوامعی، حتی امکان تداوم زبانی نیز میسر نخواهد بود. سرعت تأثیرات و کثرت تحولات، از حد مجاز و تعامل متعارف فراتر خواهد رفت و به امحا و استحاله خواهد رسید. همچنان که در قرون ماضی و حال، بسیار تمدنها و اقوام را می شناسیم که مقهور و مستعمره ای بیش از ایشان برجای نمانده است و سنن و زبان و فرهنگ ایشان بر دامنه زوال یافته شان، تا حد تجملات کلکتیویستی یاموضوعات باستان شناسی کاهش یافته است.

فرهنگ و تاریخ و هنر و زبان و ارزشهایی که در تمدن ایرانی مستتر است، با استعانت از نوعی غنا و باززایی ذاتی، قدرت حراست از خویش را تا عصر حاضر حفظ کرده و حتی قادر بوده است در ادواری، تمدن ها و فرهنگهای دیگر را نیز از شعاع درخشش خود متأثر کند. بجز همپیوندی میهنی و تباری و نیز علقه های ناسیونالیستی در سده اخیر، عوامل خاصی در این ماندگاری و تداوم مؤثر بوده است. عواملی چنان قدرتمند که اقلیم پرفراز و نشیب و جغرافیای وسیع وناهمگون ایران را همچون تنی واحد حفظ کرده و از صدمه موج سنگین گذر زمان به در برده است. این عوامل را می توان به «زبان» و «آیین» تلخیص کرد. این دو واژه، برخلاف ظاهر ساده شان، حامل پیچیده ترین و عجیب ترین عناصر مقوم حیات ایرانی بوده و هستند.

زبان پارسی، چیزی بیش از اشتراک لفظی یک قوم بوده و هست. قومی که کثرت لهجه ها و حتی زبانها در اقصی بلاد آن وجود دارد، به گونه ای که گاه دو روستا یا شهر همجوار، کلام یکدیگر را نمی فهمند - مثل خوانسار و گلپایگان، یا الیگودرز و محلات - زبان پارسی و تجلی های شگرفش در شعر، نقطه اتکای فرهنگی و مرکز سنجش نسبت ها وتفاهم ها ومهمتر از همه، واکنش مشترک اقوام ایرانی دربرابر بیگانگان بوده و هست. حامل و محمل ظرایف و عواطف و ارزشهای پوشیده و انکارشده و امکان تجلی زیباترین الحان و اصوات و کلمات، برآمده از ژرفای حیات ملتی باذوق، در معرض تندبادهای ویرانگر و یورش های پیاپی اقوامی بدوی و کم هوش و بی ذوق بوده است. به همین علت باید توجه داشت که دیگر همچون ساده اندیشان سنوات گذشته، خصوصاً چپ های شبه محقق و وطن گرایان همه فن حریف، نمی توان بی توجه به ژرفای زبان و آیین این مرز و بوم، آن دو را رویاروی هم قرار داد و به اتکای تعاریف شرق شناسانه، سیری جعلی برای آن رقم زد. در پروسه لایبرنت مانند ونبیان افکن تاریخ معاصر که جهان مدرن از مسیر اطلاعات و ارتباطات، هر پدیده ای را در حیطه تأثیرات و تفسیرات متفاوت و متکثر مهار می کند، تنها گنجایی عالمانه و پرمایگی یک زبان، که حامل نشانهای تحول پذیری و پویایی یک جامعه و فرهنگ است، امکان حیات و تداوم را بدان می بخشد.

اما آیین ها که دربرگیرنده دین و مذهب و سنن عقلی و کلامی و عرفان و معنویت ایرانی است، نیز بی شک زنده و متداوم و صاحب حیطه خاص و اعتبار ویژه خویش در جهان معاصر تواند بود، اما قادر به عزلت از این جهان سکولار و پرمسأله نیست. سخت ترین چالش های جهان معاصر را مذاهب از سر می گذرانند و اسلام در میان کشورهای اسلامی، ایرانیان هیچگاه دست از تکاپوی علمی و عقلی و معنوی در حوزه تتبعات دینی نکشیده و حیطه شریعت را محدود به ظواهر نساختند. فرزانگان ایران زمین، همراه این چراغ را افروخته نگاه داشتند و با افزودن نور تأویل و تفسیرهای عقلی و تذوقات شهودی و اشراقی بدان، منشوری آفریدند که شعاع های رنگارنگی دارد و در پرتو هر شعاع، منظری متفاوت دیده می شود! امروزه هیچ تردیدی نداریم که سهم ایران زمین در مقیاس سرمایه های معنوی و فرهنگی جهان بسیار درخور و چشمگیر است، به گونه ای که حداقل در تمدن اسلامی، فقط ایران مساوی با حذف بخش اعظم و گاه کامل اغلب شقوق علم و هنر و فرهنگ و حکمت و ادب و تاریخ و سیاست و... و نیز علوم دینی - قرائت و صرف و نحو و بلاغت و تفسیر و حدیث و رجال وفقه و اصول و... - خواهد بود. این نکته، نه از سر تفاخر و تکبر، بلکه بیان حقی آشکار و غالباً تضییع شده است که به انزوای ایران شیعی در دهه ها و قرون اخیر انجامید و ثلمه و صدمه بسیاری از رهگذر مراقدام ناگفتنش اسلامیت و عربیت و توجه انحصاری به اهل سنت، بر معرفت معاصر و شناخت فرهنگها و میراث مشترک معنوی بشر وارد آمده است. جالب نظر آنکه بسیاری از نویسندگان وفضلای عرب، در چنین نقص فاحشی سهیم و شاید از آن خرسندند. استاد آشتیانی در مواضع ومواقف بسیار، از این امر آزرده بود. از جمله در جایی نوشت: «برخی از دانشمندان اسلامی غیرایرانی، فضلای مصر و عراق و سوریه و لبنان و... از قرار کتبی که منتشر نموده و می نمایند، به تبع از دانشمندان غربی معتقدند که فلسفه عناوین فصل بندی کرده است؛ مسیحیت مشخصه فرهنگ غرب/ ملبغان مسیحی و متکلمان شیعی در عصر جدید/ فلسفه در ایران دوره صفوی به روایت شاردن/ خاطرات لوژن بوره/ عباس میرزا و مسأله تجدد/ نخستین ترجمه فارسی گفتار در روش دکارت/ محمدعلی فروغی و سیر حکمت در اروپا و...

تفاوت سنت پژوهی آشتیانی با دیگران، در همین جا قابل درک است. باید به مفهوم وسیع و پویای زمان توجه کنیم. هنوز برخی مدرسان ومحصلان حکمت اسلامی، با تعقل وتعلقی تام وتمام به گذشته را می شناسیم که اونتولوژی و کوسمولوژی ماقبل قرون وسطا را حمل می کنند. هنوز جهان چهارعنصری و طبقات افلاک بطلمیوسی با نشانه های دقیق آن جهانهای خیالی و مثالی را به مثابه علم فیزیک و بلکه حقایق قطعی، برجهان امروز منطبق می کنند. چه چیز این سنت گرایی پرزحمت را، برای عبور از آن یک را معتبر و موجه ساخته است. برای چنین گزینشی نیازمند «معیار» گزینش خواهیم بود و در این عرصه، طبیعی ترین و بهترین معیار، همگامی و درک و توجه نسبت به زمان یا امتناع و بی توجهی و ناسازی با آن است. تجلی این مسأله، «رای انتخاب و تحمیل است»؛ در حقیقت بنیادی ترین قانونمندی حیات اقوام و اجتماعات است. حیات و مرگ تمدنها وابسته بدان و سرشت و سرنوشت ملتها پیوسته بدان است. جامعه ای که نتواند درکی صحیح و سلیم از سنن و مواریث و دانشه های خود به چنگ آورد یا فاقد امکان پالایش و ویرایش گذشته فرهنگی خویش باشد، به سرعت در هاضمه فرهنگها وتمدن های دیگر فرو خواهد رفت و امکان ادامه حیات مستقل و موازی در عرض سایر ملل و مدنیت ها را از دست خواهد داد. برای چنین جوامعی، حتی امکان تداوم زبانی نیز میسر نخواهد بود. سرعت تأثیرات و کثرت تحولات، از حد مجاز و تعامل متعارف فراتر خواهد رفت و به امحا و استحاله خواهد رسید. همچنان که در قرون ماضی و حال، بسیار تمدنها و اقوام را می شناسیم که مقهور و مستعمره ای بیش از ایشان برجای نمانده است و سنن و زبان و فرهنگ ایشان بر دامنه زوال یافته شان، تا حد تجملات کلکتیویستی یاموضوعات باستان شناسی کاهش یافته است.

فرهنگ و تاریخ و هنر و زبان و ارزشهایی که در تمدن ایرانی مستتر است، با استعانت از نوعی غنا و باززایی ذاتی، قدرت حراست از خویش را تا عصر حاضر حفظ کرده و حتی قادر بوده است در ادواری، تمدن ها و فرهنگهای دیگر را نیز از شعاع درخشش خود متأثر کند. بجز همپیوندی میهنی و تباری و نیز علقه های ناسیونالیستی در سده اخیر، عوامل خاصی در این ماندگاری و تداوم مؤثر بوده است. عواملی چنان قدرتمند که اقلیم پرفراز و نشیب وجغرافیای وسیع وناهمگون ایران را همچون تنی واحد حفظ کرده و از صدمه موج سنگین گذر زمان به در برده است. این عوامل را می توان به «زبان» و «آیین» تلخیص کرد. این دو واژه، برخلاف ظاهر ساده شان، حامل پیچیده ترین و عجیب ترین عناصر مقوم حیات ایرانی بوده و هستند.

زبان پارسی، چیزی بیش از اشتراک لفظی یک قوم بوده و هست. قومی که کثرت لهجه ها و حتی زبانها در اقصی بلاد آن وجود دارد، به گونه ای که گاه دو روستا یا شهر همجوار، کلام یکدیگر را نمی فهمند - مثل خوانسار و گلپایگان، یا الیگودرز و محلات - زبان پارسی و تجلی های شگرفش در شعر، نقطه اتکای فرهنگی و مرکز سنجش نسبت ها وتفاهم ها ومهمتر از همه، واکنش مشترک اقوام ایرانی دربرابر بیگانگان بوده و هست. حامل و محمل ظرایف و عواطف و ارزشهای پوشیده و انکارشده و امکان تجلی زیباترین الحان و اصوات و کلمات، برآمده از ژرفای حیات ملتی باذوق، در معرض تندبادهای ویرانگر و یورش های پیاپی اقوامی بدوی و کم هوش و بی ذوق بوده است. به همین علت باید توجه داشت که دیگر همچون ساده اندیشان سنوات گذشته، خصوصاً چپ های شبه محقق و وطن گرایان همه فن حریف، نمی توان بی توجه به ژرفای زبان و آیین این مرز و بوم، آن دو را رویاروی هم قرار داد و به اتکای تعاریف شرق شناسانه، سیری جعلی برای آن رقم زد. در پروسه لایبرنت مانند ونبیان افکن تاریخ معاصر که جهان مدرن از مسیر اطلاعات و ارتباطات، هر پدیده ای را در حیطه تأثیرات و تفسیرات متفاوت و متکثر مهار می کند، تنها گنجایی عالمانه و پرمایگی یک زبان، که حامل نشانهای تحول پذیری و پویایی یک جامعه و فرهنگ است، امکان حیات و تداوم را بدان می بخشد.

اما آیین ها که دربرگیرنده دین و مذهب و سنن عقلی و کلامی و عرفان و معنویت ایرانی است، نیز بی شک زنده و متداوم و صاحب حیطه خاص و اعتبار ویژه خویش در جهان معاصر تواند بود، اما قادر به عزلت از این جهان سکولار و پرمسأله نیست. سخت ترین چالش های جهان معاصر را مذاهب از سر می گذرانند و اسلام در میان کشورهای اسلامی، ایرانیان هیچگاه دست از تکاپوی علمی و عقلی و معنوی در حوزه تتبعات دینی نکشیده و حیطه شریعت را محدود به ظواهر نساختند. فرزانگان ایران زمین، همراه این چراغ را افروخته نگاه داشتند و با افزودن نور تأویل و تفسیرهای عقلی و تذوقات شهودی و اشراقی بدان، منشوری آفریدند که شعاع های رنگارنگی دارد و در پرتو هر شعاع، منظری متفاوت دیده می شود! امروزه هیچ تردیدی نداریم که سهم ایران زمین در مقیاس سرمایه های معنوی و فرهنگی جهان بسیار درخور و چشمگیر است، به گونه ای که حداقل در تمدن اسلامی، فقط ایران مساوی با حذف بخش اعظم و گاه کامل اغلب شقوق علم و هنر و فرهنگ و حکمت و ادب و تاریخ و سیاست و... و نیز علوم دینی - قرائت و صرف و نحو و بلاغت و تفسیر و حدیث و رجال وفقه و اصول و... - خواهد بود. این نکته، نه از سر تفاخر و تکبر، بلکه بیان حقی آشکار و غالباً تضییع شده است که به انزوای ایران شیعی در دهه ها و قرون اخیر انجامید و ثلمه و صدمه بسیاری از رهگذر مراقدام ناگفتنش اسلامیت و عربیت و توجه انحصاری به اهل سنت، بر معرفت معاصر و شناخت فرهنگها و میراث مشترک معنوی بشر وارد آمده است. جالب نظر آنکه بسیاری از نویسندگان وفضلای عرب، در چنین نقص فاحشی سهیم و شاید از آن خرسندند. استاد آشتیانی در مواضع ومواقف بسیار، از این امر آزرده بود. از جمله در جایی نوشت: «برخی از دانشمندان اسلامی غیرایرانی، فضلای مصر و عراق و سوریه و لبنان و... از قرار کتبی که منتشر نموده و می نمایند، به تبع از دانشمندان غربی معتقدند که فلسفه عناوین فصل بندی کرده است؛ مسیحیت مشخصه فرهنگ غرب/ ملبغان مسیحی و متکلمان شیعی در عصر جدید/ فلسفه در ایران دوره صفوی به روایت شاردن/ خاطرات لوژن بوره/ عباس میرزا و مسأله تجدد/ نخستین ترجمه فارسی گفتار در روش دکارت/ محمدعلی فروغی و سیر حکمت در اروپا و...

در غیاب دانشنامه فلسفی سترگی همچون «منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران» که به همت سید جلال آشتیانی پدید آمد، درک ما و پژوهشگران معاصر فلسفه از تاریخ فلسفه اسلامی همچنان ناقص و ابتر می بود

ادامه دارد

کتاب اندیشه

آشنایی ایرانیان با فلسفه های جدید غرب

دکتر کریم مجتهدی
پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

حدود یک قرن و نیم است که در ایران، از «فلسفه های عصر جدید غرب» صحبت به میان آمده است. البته برای فلسفه این مدت، زمان زیادی نیست ولی اگر بخواهیم درباره این موضوع ترازنامه ای تنظیم کنیم به چه ارزیابی ای خواهیم رسید؟

از این گذشته، اصلاً چه لزومی دارد برای کشوری مثل ایران با داشتن بزرگانی همچون فارابی و ابن سینا که سنتهای فلسفی ریشه داری دارد، به فلسفه غرب رجوع کند؟ خاصه آنکه به لحاظ تاریخی می توان ثابت کرد که فلاسفه غرب تا حدودی ریزه خوار همین فلاسفه بزرگ اسلامی - ایرانی بوده اند.

استاد مجتهدی در مقدمه مفصلی که بر کتاب خود نگاشته در مقام توجیه موضوع انتخابی خود برمی آید و می گوید: مسلم است که فکر در سنت ریشه دارد و از آن تغذیه می کند ولی این نیازمندی تا وقتی معنا دارد که منجر به رشد فکر شود والا کویی ما به دست خود و به بهانه حفظ آن چیزی که برای ما عزیز است، هر نوع حیات و رشدی را از آن سلب و آن را عملاً به سنگواره مبدل می کنیم... هویت و اصالت هر فرهنگی بستگی به امکان رشد مستمر آن دارد، فرهنگی که این امکان را از خود سلب می کند در واقع نه فقط هویت، بلکه حیات را از خود سلب می کند. از این رو، شناخت بهتر و دقیق تر سنتهای فلسفی غرب احتمال دارد، بررسی بهتر و دقیق تری از شناخت سنت فلسفی خودمان را نیز فراهم آورد.

استاد مجتهدی در این پژوهش سعی دارد برخورد فکری و عمق آشنایی ایرانیان با فلسفه غرب در عصر قاجار را تبیین نماید و بدین منظور مباحث تحقیقی خود را در هجده فصل و ۳۶۰ صفحه سامان داده است و برخی از فصل ها را تحت این عناوین فصل بندی کرده است؛ مسیحیت مشخصه فرهنگ غرب/ ملبغان مسیحی و متکلمان شیعی در عصر جدید/ فلسفه در ایران دوره صفوی به روایت شاردن/ خاطرات لوژن بوره/ عباس میرزا و مسأله تجدد/ نخستین ترجمه فارسی گفتار در روش دکارت/ محمدعلی فروغی و سیر حکمت در اروپا و...

دادا و سور رئالیسم

*** س.و.ای. بیگزبی**
*** ترجمه : حسن افشار**
*** نشر مرکز**

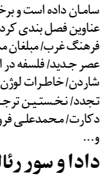

کتاب «دادا و سوررئالیسم» یکی از کتابهای مجموعه سی جلدی «مکتبها، سبکها، اصطلاحهای ادبی و هنری» است که از میان کتابهای مجموعه The Gutical Idiom برگزیده شده اند.

هریک از کتابهای این مجموعه توسط نویسنده ای که در آن حوزه صلاحیت واحاطه وافری دارد نگاشته شده است. این مجموعه کتابها به مقوله های متفاوتی می پردازد؛ به برخی نهضتها وجنبشها ومکتبهای ادبی (همچون رمانتیسم، کلاسیسزم، سمبولیسم، رئالیسم، ناتورالیسم، سوررئالیسم، مدرنیسم، اکسپرسیونیسم و ...) به برخی انواع ادبی (مثل تراژدی، کمدی، حماسه، درام، ملودرام و...) و ویژگی های سبکی (چون استعاره، تلمیح، طنز و تمثیل و ....) در این مجموعه سی جلدی طرح و بررسی می شود. کتاب حاضر به دو تا از مکتبهای ادبی - هنری قرن بیستم اختصاص دارد؛ دادائیسم و سوررئالیسم. دادا جنبشی ادبی و هنری بود با دامنه جهانی و خصلت هیچ گرایانه که با تکیه بر استهزا و خردستیزی وتصادف وحدس و گمان، با قصد انهدام جامعه برای اعاده واقعیت اصیل، پا به عرصه وجود نهاد. دادا با رهبری تریستان تسارا در سال ۱۹۱۵ به وجود آمد و مرگ آن توسط آندره برتون در سال ۱۹۲۳ با پایه گذاری جنبش سوررئالیسم اعلام شد. و بدین ترتیب سوررئالیسم در دامان دادائیسم متولد شد. و اندره برتون که خود زمانی یکی از شارحان این جنبش بود اولین مانیفست سوررئالیسم را درسال ۱۹۲۴ ارائه کرد با این محتوا که «دو حالت ظاهراً متناقض رؤیا و واقعیت، در آینده به یک حور واقعیت مطلق یا یک فراواقعیت بدل خواهند شد.» برتون در مانیفست دیگری سوررئالیسم را اینگونه تعریف می کند «سوررئالیسم، خود کاری روانی محضی است که مقصود از آن بیان شفاهی یا کتبی عملکرد حقیقی اندیشه است، اندیشه القا شده در غیاب هر گونه نظارت عقل و فارغ از هر نوع نظارت هنری یا اخلاقی.»

کتاب حاضر به منظور آشنایی با مکتب سوررئالیسم و دادائیست و هدفهایی که داشتند و آنچه بدان دست یافتند تدوین و تنظیم شده است. که در آن زمینه های اجتماعی و فرهنگی پیدایش این جنبش ها، رویدادهای تاریخی آنها دنبال می شود تا دیدگاه ها وآرمانهای هنرمندانی که این نام ها را بر خود نهادند مشخص شود. و در نهایت رابطه بین سوررئالیسم و جنبش مدرنیست مورد بررسی انتقادی قرار می گیرد.

نوبت اول
آگهی مناقصه بین المللی
وزارت نیرو
شرکت سهامی آب منطقه ای ایلام
شرکت سهامی آب منطقه ای غرب (اداره کل امور آب، استان ایلام) درنظر دارد نسبت به خرید الکتروموتور و پمپهای سانتریفوژ برای تأمین آب، شبکه آبیاری و زهکشی دشت صالح آباد ایلام از طریق مناقصه بین المللی به شرح مشخصات ذیل اقدام نماید:
۱- تعداد الکتروپمپها : ۹۰ دستگاه (جمعاً ۱۰ دستگاه)
۲- ارتفاع استاتیکی ۲۴۳/۶ متر (دویست و چهل و سه و شش دهم متر)
۳- ارتفاع آبدهی دینامیکی ۲۵۸ متر (دویست و پنجاه و هشت متر)
۴- ظرفیت آبدهی هر پمپ ۲۲۲/۲ لیتر در ثانیه (دویست و بیست و دو و دو دهم لیتر در ثانیه)
۵- ترکیب پمپها به صورت موازی است.
۶- الکتروپمپها بایستی به صورت کوپله تحویل شود. قدرت اسمی الکتروموتورها ۹۰kW و دور حدود ۱۴۵۰RPM می باشد. الکتروموتورها از نوع انداکسیونی با روتور سیم پیچی (SLIP RING) ، ۶۶۰ ولت، ۵۰ هرتز و کلاس عایقی F می باشد.
۷- ارائه خدمات پس از فروش و تأمین قطعات یدکی مورد نیاز به مدت ده سال.
از کلیه شرکتها و نمایندگی کارخانجات معتبر خارجی (اعزام از کشورهای اروپای غربی) ضمن ارائه اسناد عتبه دعوت به عمل می آید تا حداکثر ظرف مدت ده روز از تاریخ درج آگهی، برای کسب اطلاعات بیشتر و خرید اسناد مناقصه به شرکت مهندسین مشاور زیستاب واقع در تهران، خیابان سیدجمال الدین اسدآبادی، خیابان نهم، پلاک ۳۰، طبقه سوم مراجعه و یا با تلفنهای شماره ۸۸۷۲۱۲۱۸-۸۸۷۱۱۹۵۹-۸۸۵۵۲۶۰۱ تماس حاصل نمایند.
لازم به ذکر است پرداخت هزینه درج آگهی در روزنامه به عهده برنده مناقصه می باشد.
شرکت سهامی آب منطقه ای ایلام
۱۰۰